



نقد و بررسی کتاب «به سوی سرنوشت»

کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی

دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

◆ اشاره

این کتاب که حاوی یادداشت‌های روزانه این شخصیت سیاسی در سال ۶۳ است، چاپ اول آن به اهتمام محسن هاشمی تنظیم و توسط دفتر نشر معارف انقلاب در شمارگان سه هزار نسخه در سال ۱۳۸۵ وارد بازار کتاب کشور شده است.

آقای هاشمی رفسنجانی در مقدمه‌ای بر این کتاب به تاریخ ۸۵/۵/۱، ضمن برشمردن ویژگی‌های سال ۶۳ و ارائه دیدگاه‌های خود پیرامون مسائل جنگ، دولت، حزب جمهوری اسلامی، سیاست خارجی و... می‌نویسد: «در مواردی برای حفظ آبروی اشخاص یا حفظ اسراری که هنوز زمان افشای آن مناسب

نیست و یا توضیحات مطالب مبهم برای امروزی‌ها که در گذشته روشن بوده و چیزهای دیگری در این حدود، اصلاحات جزئی شده است.»

آقای محسن هاشمی - که این اثر به اهتمام ایشان انتشار یافته است - نیز در مقدمه‌ای ضمن برشمردن تعداد آثاری که از جناب آقای هاشمی رفسنجانی منتشر شده است و شمار آن به ۲۵ عنوان می‌رسد وعده می‌دهد: «اکنون تعداد ۲۵ جلد خاطرات رونوشت (۱۳۶۰ تا ۱۳۸۵) در دست ماست که با این کتاب که پیش رو دارید ۴ جلد انتشار یافته و ۲۱ جلد دیگر در برنامه آماده‌سازی و انتشار قرار دارد.»

◆ تمهید بحث

سال ۶۳ را به راستی باید یکی از سال‌های پرتنش دوران جنگ تحمیلی دانست. در این ایام گرچه امور داخلی رو به سامان دارد، اما فشارها و تنگناهای گوناگون خارجی افزایش چشمگیری می‌یابد. حمله موشکی به نفتکش‌های حامل نفت ایران با هدف به صفر رساندن درآمد‌های ارزی کشور که با مقاومت ایران و مقابله به مثل، تبدیل به جنگ نفتکش‌ها می‌شود، کلید خوردن پروژه هواپیماربایی به منظور فشار شدید بین‌المللی بر جمهوری اسلامی، به کارگیری گسترده سلاح شیمیایی، حمله موشکی و هوایی به مناطق مسکونی شهرهای بزرگ و کوچک ایران، بمبگذاری در مناطق پرتردد به ویژه در تهران همچون میدان راه‌آهن، میدان شوش و نماز جمعه تهران و تهدید صریح عراق به ناامن کردن آسمان کشور برای هواپیماهای مسافربری از جمله مواردی‌اند که اجماع نیروهای مخالف استقلال ایران در آن کاملاً مشهود است. خوشبختانه مقاومت شجاعانه مدیریت کشور در برابر این‌گونه اقدامات جبهه ارتجاع عرب و غرب علیه ایران از یکسو و از دیگر سو کشاندن دامنه ناامنی‌ها به سوی عاملان تشنج‌آفرینی‌ها موجب استمرار نیافتن برخی از این قبیل تحرکات می‌شود. یادداشت‌های سال ۶۳ جناب آقای هاشمی رفسنجانی تا حد درخور توجهی فضای آن روز کشور را بیان می‌دارد، هر چند ایشان در کتاب «به سوی سرنوشت» شاید بیش از خاطرات سال‌های قبل خویش، شیوه اختصارنویسی را به کار می‌گیرد و حتی در ارتباط با برخی موضوعات که مایل نیست خواننده به برداشت روشنی دست یابد به مبهم‌نویسی گرایش می‌یابد. توسل به این روش،

مطالعه‌کنندگان اثر را ناخودآگاه به سوی تصورات ذهنی و گمانه‌زنی سوق می‌دهد. همچنین هر چه نگارنده به لایه‌های درونی نزدیک‌تر می‌شود، از قلم‌افتادگی‌ها فزونی می‌یابد که البته برای کسانی که به طور تخصصی به تاریخ نمی‌پردازند چندان ملموس نیست. با وجود این خاطرات این شخصیت مؤثر در انقلاب اسلامی روزشمار منحصر به فرد و فهرست نسبتاً جامعی از رخدادهاست و بعضاً دخالت دیدگاه‌ها و تمایلات مؤلف اثر در نوع انعکاس مسائل نیز نخواهد توانست از اهمیت آن بکاهد و مانع آن شود که در پژوهش‌های آتی تاریخی از این کتاب بهره‌برداری‌های راهگشا صورت گیرد.

اولین و مهم‌ترین موضوعی که در «به سوی سرنوشت» خودنمایی می‌کند بروز تغییراتی در ارتباط با چگونگی هدایت انقلاب و جامعه توسط رهبری است. امام در این سال‌ها به تدریج از نقش مستقیم خویش در تمشیت امور می‌کاهد. هدف از این تغییر، ایجاد فرصت برای رشد دیگر استعدادها در مدیریت و تقویت نهادگرایی و سرعت بخشیدن به روند ساختارسازی در کشور است، و نیز فراهم آوردن بستری که در آن جریان‌های داخل نظام بیاموزند تا روابط خود را با یکدیگر تنظیم کنند و موجودیت مخالفان فکری خود را به رسمیت بشناسند. بر این اساس امام ترجیح می‌دهد کمتر در رقابت‌های جریان‌های سیاسی و چالش‌های نهادها با یکدیگر به طور مستقیم وارد شود، مگر در شرایطی که بن‌بست‌ها لطمه‌ای بر منافع ملی وارد می‌کند. سیاست کمتر ظاهر شدن امام در انظار، این شائبه را در مؤلف اثر ایجاد می‌کند که ایشان تمایل به کناره‌گیری داشته‌اند، در حالی که آنچه ایشان خستگی امام پنداشته است بهترین تدبیری بود که توانست بقای انقلاب را تضمین کند. ایجاد فرصت برای نیروهای جوان‌تر انقلاب جز از طریق کمرنگ‌تر شدن حضور امام ممکن نبود. لذا شخصیت وارسته‌ای چون ایشان که منیت و نفسانیت در اعمال او راه نمی‌یابد، به جای وابسته‌تر کردن امور جامعه به خویش به عنوان رهبر و بنیانگذار انقلاب ترجیح می‌دهد تا دیگران نیز در چهارچوب قانون، توانمندی‌های خود را عرضه کنند و کشور به سوی نهادینه شدن پیش رود:

به زیارت امام رفتم مدت زیادی، خدمتشان در اندرون نشستم. تمایل به انزوا در امام

پیدا شده است. تأکید کردم که لازم است بیشتر با مردم حرف بزنند؛ احتمال کناره‌گیری کامل را مطرح کردند. درخواست کردم که دیگر نفرمایند و مصلحت نیست.^۱

متأسفانه برداشت غلط از تدبیر امام موجب می‌شود تا این تدبیر ایشان بدین‌سان جلوه‌گر شود که رهبر انقلاب به دلیل مواجه شدن با ناملایماتی و وظیفه خویش را به فراموشی سپرده و با یک جمله، مجدداً به وظیفه خود واقف می‌گردند، در حالی‌که بنیانگذار انقلاب از چنان صلابت، استواری و جذبه‌ای برخوردار بود که نه تنها هیچ‌گونه تزلزلی در شخصیتشان راه نمی‌یافت بلکه به تمامی مسئولان و آحاد ملت نیز نیرو و قدرت می‌بخشید و از بروز هر گونه سستی و ناامیدی در میان آنها جلوگیری به عمل می‌آورد. شخصیت‌های برجسته‌ای چون آیت‌الله طالقانی به این نکته اذعان داشتند که هر زمان احساس خستگی می‌کردیم در ملاقاتی با امام نه تنها سستی‌ها زایل می‌شد بلکه انرژی فوق‌العاده‌ای برای تداوم مسیر سخت انقلاب می‌یافتیم. این برداشت مؤلف از تدبیر امام، شخصیت ایشان را بسیار متفاوت از واقعیت ترسیم می‌کند. مگر فردی که چنین تحولی را بر اساس یک تکلیف الهی به وجود آورد با کمترین سختی، آن هم در سال ۶۳، می‌توانست وظیفه اسلامی خود را نسبت به جامعه فراموش کند؟ یا اگر به فرض امام در این سال احساس وظیفه می‌کرد که از صحنه خارج شود، با یک جمله در تشخیص وظیفه دچار تردید می‌شد؟ البته ممکن است جناب آقای هاشمی اجرای این تدبیر امام را زود هنگام پنداشته و نظری دال بر ضرورت استمرار نظارت پدران ایشان در امور، در همان حد گذشته داده باشد که تا حدی منطقی به نظر می‌رسد. این مشی امام، یعنی تقویت ساختارها در کشور، تبعاتی را نیز در پی داشت و آن اینکه بعضاً در بن‌بست‌ها در برابر نظریات ارشادی امام نیز چالش‌هایی ایجاد می‌شد که برای جامعه تحمل آن بسیار سخت بود، اما رهبری انقلاب بزرگوارانه از کنار آن می‌گذشتند تا جامعه در مسیر رشد مورد نظر قرار گیرد:

تقاضای رأی اعتماد به دولت در دستور بود [آقای میرحسین موسوی] نخست‌وزیر

۱. به سوی سرنوشت، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۶۳، به اهتمام محسن هاشمی (تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۵)، ص ۴۶۳.

صحبت کرد. مخالفین حرف‌های مهم و تازه‌ای نگفتند [احمد] آذری قمی [نماینده قم] در مورد تأیید امام از دولت، اظهارات بدی کرد که خالی از اهانت به امام نبود و در مجلس مورد اعتراض قرار گرفت.^۱

بنیانگذار انقلاب از چنان صلابت، استواری و جذبه‌ای برخوردار بود که نه تنها هیچ‌گونه تزلزلی در شخصیتشان راه نمی‌یافت بلکه به تمامی مسئولان و آحاد ملت نیز نیرو و قدرت می‌بخشید.

اینکه نصیحت پدران امام در مجلس توسط عده‌ای نه تنها مورد پذیرش قرار نمی‌گرفت بلکه مورد هجمه نیز واقع می‌شد، هرگز واکنش ایشان را به دنبال نداشت؛ زیرا هدف رشد بود که از این طریق حاصل می‌شد. البته این رشد تبعاتی نیز داشت که در عملکردها و موضع‌گیری‌های افرادی چون آقای آذری قمی رخ می‌نمود. برای روشن شدن میزان

بهایبی که امام حاضر بود برای رشد نهادها و مردم بپردازد، مرور این روایت از آقای هاشمی خالی از لطف نخواهد بود: «در مورد انتخابات بحث شد. امام فرمودند، بعضی از جاها که ائمه جمعه و روحانیون سرشناس دخالت کرده‌اند، ناموفق بوده‌اند و این را نشان استقلال فکری مردم می‌دانستند.»^۲ امام برای این استقلال فکری که لازمه رشد است ارزش بسیاری قائل بودند، اما این بزرگواری ایشان نباید موجب آن می‌شد که افراد در مسیر بی‌احترامی قرار بگیرند. جناب آقای هاشمی در برابر اهانت نماینده قم واکنش شایسته‌ای از خود بروز می‌دهد، بدون آنکه از برخی موضع‌گیری‌های خود در قبال نظریات این پیر دانا عدول کند. برای نمونه، امام در سال ۶۱ رهنمودی صریح خطاب به مدیریت مجلس داشتند که توجه به آن می‌توانست از بروز بسیاری از ضعف عملکردها در نمایندگان جلوگیری کند:

۱. همان، ص ۲۲۳.

۲. همان، ص ۷۰.

سه‌شنبه ۹ شهریور... نمایندگان مجلس، فرماندهان سپاه، سفرا و کارداران و ائمه جمعه پاوه با امام ملاقات داشتند. من مقداری صحبت کردم و سپس امام صحبت کردند و از تصمیم جمع زیادی از نمایندگان و مسئولان در خصوص مسافرت به مکه انتقاد کردند.^۱ برای آشنایی بیشتر با نظریات امام در این سخنرانی وقتی به سایر منابع نیز رجوع می‌کنیم این‌گونه می‌یابیم:

الآن چند روز است که به من مکرر گفته شده است که دارد مملکت برای این توجهی که دارند به سفر حج، فلج می‌شود، وکلای مجلس می‌خواهند همه مشرف شوند، ۱۴۰ نفر یا بیشتر مشرف بشوند، البته عذر دارند، می‌گویند آقای هاشمی فرمودند که این تعطیلی آنهاست، لکن ما فکر این را بکنیم که ما امروز تعطیل داریم؟ ما امروز می‌توانیم در این وضع که کشور ما دارد، استفاده از تعطیل بکنیم.^۲

حال برای اینکه روشن شود افرادی چون آقای آذری قمی بر اساس کدام مقدمات، نه تنها قردان رهنمودهای پیر دانای انقلاب نبودند بلکه بعضا جسارت‌هایی نیز داشتند مناسب است دفاع آقای هاشمی را از تصمیم خویش مرور کنیم: «در جلسه علنی امروز راجع به تعطیل سه هفته‌ای مجلس و سفر نمایندگان به مکه صحبت کردم و با توجه به اظهارات امام در ملاقات با نمایندگان، علل این تعطیلی را توضیح دادم.»^۳ در پاورقی مربوط به این مطلب به نقل از مجموعه نطق‌های قبل از دستور آورده شده است:

در بخشی از این نطق آمده است:

من با صراحت گفتم حج واجب باشد هیچ‌کس حق ممانعت را ندارد؛ آقایانی که واجب است مکه بروند، حتما بروند و جلویشان گرفته نشود، خودشان هم نمی‌توانند منصرف

۱. پس از بحران، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۶۱ (تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، چ ۲، ۱۳۸۰)، ص ۲۳۶.

۲. صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۴۶۴ و ۴۶۵.

۳. به سوی سرنوشت، همان، ص ۲۴۰.

شوند چون وظیفه است و اگر با رفتن آقایان امکان ادامه کار مجلس نیست بعضی آقایانی که در کشور هستند در محل‌های انتخاباتی‌شان و یا در جاهای دیگر که امروز حضورشان نیاز است خدمت کنند و برنامه‌تان را بهم نزنید.^۱

از آنجا که کسب مجوز از مدیر هر تشکیلاتی - که فرد متقاضی سفر حج موظف به ارائه خدمت در آن است - شرط استطاعت است چگونه آقای هاشمی معتقدند «هیچ‌کس حق ممانعت ندارد»؟ مدیریت مجلس می‌توانست برای جلوگیری از به تعطیلی کشیده شدن قوه مقننه، بر اساس یک قاعده ساده مدیریتی اجازه سفر به بخشی از نمایندگان ندهد، نه اینکه بعد از رهنمود امام این‌گونه واکنش نشان دهد. البته صحت رهنمود امام دست‌کم به اعتراف آقای هاشمی در سال بعد در تاریخ به ثبت می‌رسد: «مجلس از امروز تا دهم مهرماه تعطیل است. بسیاری از نمایندگان به مکه می‌روند، کار خوبی نیست تبعیض است و بدنامی دارد.»^۲ نکته تأمل برانگیز در این زمینه اینکه در سال ۶۳ درخواست آقای ربانی املشی برای سفر حج را با قاطعیت رد می‌کند. «آقای [محمد مهدی] ربانی املشی هم تلفنی اجازه رفتن به مکه را می‌خواست، که موافقت نکردم.»^۳

آنچه آقای هاشمی به عنوان بدنامی و تبعیض یاد می‌کند حاصل بی‌توجهی به رهنمودهای امام است که متأسفانه این شاگرد برجسته ایشان با کم‌توجهی به آن، هم راه را بر آسایش‌طلبی نمایندگان می‌گشاید و هم زمینه را برای عملکردهایی از نوع آنچه آقای آذری قمی از خود بروز می‌دهد: «بعضی از نمایندگان در این دوره به ماشین پیکان قانع نیستند و ماشین بنز یا تویوتا می‌خواهند. وضع روحیه‌ها خیلی فرق کرده است؛ حدود صد نفر [در این مورد]

۱. اکبر هاشمی رفسنجانی، نطق‌های قبل از دستور سال ۱۳۶۱، ج ۲ (تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۰)

۲. آرامش و چالش، کارنامه خاطرات هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۶۲، به اهتمام مهدی هاشمی (تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۱)، ص ۲۵۷.

۳. به سوی سرنوشت، همان، ص ۲۴۸.

نامه نوشته‌اند.»^۱

در شرایطی که کشور به شدت از کمبود ارز رنج می‌برد و نمایندگان مجلس می‌بایست الگوی جامعه در امر ساده‌زیستی باشند درخواست برخورداری از لوکس‌ترین ماشین‌های خارجی را باید نتیجه بی‌توجهی به رهنمودی خیرخواهانه در مجلس اول دانست. همان‌گونه که مطلعیم سال ۶۳ مقارن است با پایان عمر مجلس اول (که فراز و فرودهای بسیار داشت) و شکل‌گیری مجلسی همگون‌تر. هر چند با ختم غائله «بنی‌صدر - مجاهدین خلق» در سال ۱۳۶۰ اقلیت مرتبط با آنان تا پایان این مجلس کاملاً منفعَل شده و همین امر به تدریج زمینه بروز دودستگی را در جریان اکثریت فراهم آورده بود اما با شکل‌گیری مجلس دوم همین تغییر و تحولات، صف‌بندی پررنگ جدیدی را در قالب یک اکثریت طرفدار دولت آقای میرحسین موسوی و یک اقلیت منتقد آن به وجود آورد. ویژگی این فصل از دوران انقلاب که آن را از سایر فصول متمایز می‌سازد همراهی کامل سیاسی سه قوه با یکدیگر است. در این میان جناب آقای هاشمی‌رفسنجانی به عنوان ریاست مجلس نقش ویژه‌ای در هدایت و هماهنگی سه قوه بر اساس پذیرش آنان ایفا می‌کند. همراهی فوق‌العاده حاج احمد آقای خمینی نیز بر کارکرد و قدرت چنین نقشی می‌افزود. مجموعه این مسائل، ناخواسته - و شاید هم خواسته - نقش هماهنگی قوا را که بر اساس قانون اساسی (قبل از ترمیم) بر عهده ریاست‌جمهوری بود به ریاست مجلس شورای اسلامی منتقل می‌ساخت. بسیاری از صاحب‌نظران بر این اعتقادند که شرایط دشوار و پیچیدگی‌های سیاسی این ایام موجب می‌شد ریاست مجلس نقشی بسیار فراتر از رهبری یک قوه ایفا نماید، اما قرائنی نیز از فراهم شدن زمینه‌های شکل‌گیری مشی مدیریتی متمرکز سهل‌گرایانه (سانترالیسم) در این دوران حکایت دارد که با آنچه امام با آینده‌نگری خویش در ذهن داشتند و به آن اشاره شد چندان تطابق ندارد. اگر به هر دلیل این نگرش متمرکزگرایانه - هر چند از روی ایثار و فداکاری برای انقلاب - مدلسازی و نهادینه

می‌شد قطعا سرنوشت انقلاب به گونه دیگری رقم می‌خورد. البته رو به بهبود بودن نقاها ناشی از ترور آیت‌الله خامنه‌ای موجب می‌شد که امام حساسیت خود را نسبت به این نوع مدیریت بعضا بروز دهد. برای نمونه، روایت آقای هاشمی در مورد رسیدگی به وضعیت ستاد انقلاب فرهنگی و دانشگاه‌ها به صورت شورایی، تا حدودی مؤید این نظر است: «[شیخ حسن] صانعی [از دفتر امام] تلفن کرد و گفت ما تصمیم گرفته‌ایم و خدمت امام هم گفته‌ایم.»^۱ گرچه مرجع این «ما» چندان مشخص نیست، با وجود این امام مجدداً پیامی ارسال می‌دارند که نشان از حساسیت ایشان به تمرکزگرایی دارد: «آقای [شیخ حسن] صانعی، تلفنی از امام دستور ابلاغ کرد که سعی کنیم در مورد ستاد انقلاب فرهنگی با آقای خامنه‌ای به وحدت نظر برسیم و نتیجه را به امام پیشنهاد نماییم.»^۲ اینکه آقای هاشمی می‌توانست به دلیل همراه بودن آقایان میرحسین موسوی و موسوی اردبیلی (رؤسای دو قوه دیگر) با ایشان با سرعت بیشتری تصمیم بگیرد، به جهت حسن محسوب می‌شد اما قطعاً سرعت مناسب تنها ملاک سنجش صحت امور نمی‌تواند محسوب شود. در واقع، امام اهمیت اصلی را به رشد متوازن همه نهادهای قانونی می‌دادند؛ لذا تلاش می‌کردند تا با کمرنگ‌تر کردن حضور خویش، نهادگرایی را در کشور تقویت نمایند تا امور کشور ولو با سرعت کندتر اما با مشارکت جمعی به پیش رود. مصداقی دیگر از خاطرات آقای هاشمی این مهم را روشن‌تر می‌سازد:

آقای [شیخ حسن] صانعی از طرف امام پیغام داد که من با مخالفان فرماندهی سپاه صحبت کنم. بنا بود خود امام با آنها صحبت فرمایند. رئیس‌جمهور در این مورد نظر مخالف داده‌اند و امام منصرف شده‌اند. گفتم روز شنبه، خدمت امام خواهم رسید.^۳

آقای هاشمی اقدام در این زمینه را منوط به دیدار مجدد امام می‌کند تا شاید نظر ایشان را در یک فرصت حضوری تغییر دهد، اما ظاهراً امام بر همان مشی خود مبنی بر مشارکت همه

۱. همان، ص ۴۱.

۲. همان، ص ۴۳.

۳. همان، ص ۴۳.

در تصمیم‌گیری‌ها اصرار می‌ورزند:

خدمت امام رسیدیم. راجع به ملاقات امام در یک جلسه‌ای با فرماندهان سپاه و مخالفان آنها و نصیحت مخالفان و ضبط مذاکرات، نظر موافق دادم. قبلا هم نظر خود امام همین بوده است. ولی آقای رئیس‌جمهور مصلحت نمی‌دانند که مخالفان برای ملاقات با امام دعوت شوند. قرار شد در این مورد با رئیس‌جمهور مذاکره شود.^۱

در این ملاقات نیز امام ایشان را به تصمیم‌گیری جمعی دعوت می‌کنند.

خواننده «به سوی سرنوشت» رعایت این اصل اساسی مورد نظر امام را در برخی از تلاش‌های قابل تقدیر ریاست محترم مجلس و وقت - که قطعا به منظور پیشبرد سریع مسائل صورت می‌گرفته است - در نمی‌یابد. مسئول محترم قوه مقننه به کرات همان‌گونه که در کتاب آمده است به نیروهای زیرمجموعه دو قوه دیگر دستورات اجرایی می‌دهد؛ یا آنان را از اتخاذ تصمیمی بازداشته یا به انجام امری وامی‌دارد، در حالی که به دلیل نزدیکی و قرابت ایشان با سایر رؤسای قوا، این خواسته‌ها می‌توانست با رعایت سلسله مراتب منعکس گردد. از آنجا که دستور دادن به مدیریت‌های تابعه سایر قوا حتی در چهارچوب هماهنگی بین سه قوه نیز نمی‌توانست معنا پیدا کند، بدون شک مانع از رشد متوازن نهادهای قانونی کشور می‌شد: «به آقای دکتر ولایتی [وزیر خارجه] تلفنی تذکر دادم که راجع به آمدن نظار سازمان ملل به ایران [در مورد نظارت بر آتش‌بس شهرها] جدی‌تر عمل کنند»^۲، «به آقای ایرج فاضل [وزیر فرهنگ و آموزش عالی] گفتم که مشکل سربازی دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی را حل کند»^۳، «با وزیر مسکن هم درباره تسریع در تحویل زمین به تعاونی‌های مسکن، تلفنی گفتگو کردم»^۴، «به

۱. همان، ص ۴۳.

۲. همان، ص ۱۶۳.

۳. همان، ص ۴۵۷.

۴. همان، ص ۲۶۶.

نظر می‌رسد [دادستانی انقلاب] کار خوبی نکرده [است]، تذکر دادم که آزادشان کنند»^۱
 چنین امر و نهی‌هایی از سوی رئیس یک قوه به مدیریت‌های تحت نظر سایر قوا، صرف نظر از بجا بودن یا نبودن آن یا حتی از سرانگیزه‌مندی برای پیشبرد امور، در یک چهارچوب کلان مورد تأمل خواننده کتاب قرار خواهد گرفت، به ویژه آنکه جناب آقای هاشمی باز هم از سر مسئولیت‌پذیری فوق‌العاده، بسیاری از نهادهای جمعی را در خود خلاصه می‌کند؛ هیئت امنای دانشگاه آزاد را ایشان نمایندگی می‌کند و در هیئت امنای بنیاد تاریخ و همچنین شورای سرپرستی صدا و سیما - که با دستور امام در سال ۶۲ قرار بود با عضویت سران سه قوه برگزار شود - نیز به حضور ریاست مجلس کفایت می‌گردد:

در جلسه علنی، انتخابات برای تعیین نمایندگان مجلس در شورای سرپرستی صدا و سیما برگزار شد. به امر امام، من پیشنهاد کاندیداتوری را پذیرفتم؛ خودم مخالف بودم، ولی می‌دانم به خاطر مشکلاتی که پیش آمده، راه حل همین است و نظر امام صائب است. قرار است از دولت و شورای عالی قضایی (قوه قضائیه) هم، سران انتخاب شوند...^۲

در سال ۶۳ معلوم نیست چگونه رهنمود امام در مورد آقای هاشمی صدق می‌یابد و اثری از رؤسای سایر قوا در شورای سرپرستی صدا و سیما نیست. آیا بر اساس تصمیم جمعی، نمایندگی سه قوه در شخص آقای هاشمی خلاصه می‌شود؟ پاسخ این سؤال چندان روشن نیست و خاطرات آقای هاشمی نیز در این زمینه ساکت است، اما در سایر موارد، توافق جمعی را اعلام می‌دارد:

شب، سران قوا در منزل ما مهمان بودند. درباره پناهندگی مقام «سیا» [سازمان اطلاعات مرکزی] امریکا به ایران و مسائل جنگ و هواپیماربایی و... بحث شد از اقداماتی که بعد از واگذاری اختیارات دو هیئت مؤسس دانشگاه آزاد اسلامی و بنیاد تاریخ [انقلاب

۱. همان، ص ۲۷۲.

۲. آرامش و چالش، همان، ص ۲۳۵.

اسلامی] به من انجام گرفته، گزارش دادم؛ تشکر کردند.^۱

البته نفس از مدار خارج کردن هیئت مؤسس یا امنا نمی‌تواند قابل دفاع باشد؛ زیرا اگر واقعا اعضای هیئت امنای دانشگاه آزاد فرصت نمی‌کردند در یک کار جمعی مشارکت جویند با چه توجیهی یک وظیفه جمعی را به یک مسئولیت فردی مبدل نمودند؟ اینکه اسما مسئولیتی را در یک کار جمعی برای تصمیم‌سازی و هدایت مجموعه‌ای حساس و تعیین کننده بپذیرند، اما در عمل به گونه دیگری این وظیفه دنبال شود از دو سو مورد سؤال است؛ سؤالی متوجه اعضای هیئت امنای واگذار کننده مسئولیت و سؤالی متوجه فرد قبول کننده وظیفه دیگران. این نوع عملکرد در سطحی وسیع‌تر مثل آن است که همه اعضای یک مجلس قانونگذاری مسئولیت خود را به یک فرد واگذار کنند تا او به جای جمع سریع‌تر بتواند تصمیم بگیرد و سپس در پایان، گزارش کار خود را به جمع ارائه دهد. تبعاتی که بعدها به دلیل صوری بودن هیئت امنا ایجاد شد خود بهترین گواه بر بروز خطایی جبران ناپذیر است.

در مورد شورای سرپرستی صدا و سیما، اما هیچ نذری از موضوع واگذاری مسئولیت رؤسای دو قوه دیگر به آقای هاشمی رفسنجانی بعد از رهنمود امام در خاطرات سال‌های ۶۲ و ۶۳ به میان نیامده است. بر اساس رهنمود رهبری انقلاب - همان‌گونه که از خاطرات سال ۶۲ نقل شد - به منظور حل مشکلات و اختلافات در


**امام اهمیت اصلی را به رشد متوازن
 همه نهادهای قانونی می‌دادند؛ لذا
 تلاش می‌کردند تا با کمرنگ تر کردن
 حضور خویش، نهادگرایی را در
 کشور تقویت نمایند.**

رسانه ملی قرار می‌شود رؤسای سه قوه به عضویت شورای سرپرستی آن درآیند، اما این فقط رئیس قوه مقننه است که همه امور با تصمیم او در رسانه ملی به پیش می‌رود: «اخوی

محمد [رئیس سازمان صدا و سیما] تلفنی گفت که آقای امامی کاشانی مصاحبه‌ای کرده است. غیر مستقیم و به طور تلویحی، جواب اظهارات من در مجلس در مورد قلمرو اختیارات شورای نگهبان را داده است. گفتم بهتر است پخش شود.^۱ در این باب، نفس هماهنگ کردن موضوعاتی که حتی به طور تلویحی به مواضع آقای هاشمی پرداخته باشد موضوعیت دارد، نه اینکه مجوز پخش دریافت دارد یا خیر.

نکته دیگری که در همین زمینه برای خواننده محل تأمل خواهد بود تضعیف بالاترین مرجع جمعی در مورد جنگ یعنی شورای عالی دفاع است. بر اساس آنچه از این کتاب در مورد این نهاد دریافت می‌داریم عمدتاً مسائل غیر مهم در آن طرح می‌شود و مسائل اساسی جنگ در خارج از این شورا در جمعی بسیار محدودتر مورد بررسی قرار می‌گیرد:

عصر، جلسه شورای عالی دفاع داشتیم. در این جلسه، بودجه تبلیغات منطقه کردستان و لغو شش ماه احتیاط خدمت وظیفه پزشکان تصویب شد. جلسه‌ای با سران قوای مسلح، در دفترم داشتم، راجع به پیشنهاد ژاپن [به سازمان ملل] مبنی بر اجازه دادن به عراق برای استفاده از خلیج فارس و [اعلام] آتش‌بس در [منطقه] خلیج فارس بحث شد.^۲ همان‌گونه که در این فراز از خاطرات آقای هاشمی مشهود است موضوع پیشنهاد ژاپن بلافاصله بعد از جلسه شورای عالی دفاع در جلسه‌ای محدودتر با محوریت ایشان مورد بررسی قرار می‌گیرد:

عصر، در جلسه شورای عالی دفاع شرکت کردم. بحث بیشتر در مورد ترمیم حقوق ارتشی‌ها بود. سپس با فرماندهان سپاه و نیروی زمینی و رئیس‌جمهور داشتیم. طرح‌های آقایان محسن رضایی و صیاد [شیرازی] را برای آخرین بار، مورد بحث قرار دادیم.^۳

۱. همان، ص ۲۴۶.

۲. همان، ص ۱۱۹.

۳. همان، ص ۲۷۳.

در این فراز نیز مسائل اساسی مربوط به جنگ بلافاصله بعد از پایان جلسه شورای عالی دفاع به عنوان بالاترین مرجع جمعی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

این مشی به تدریج خواننده آثار جناب آقای هاشمی رفسنجانی را به این جمع‌بندی نزدیک می‌کند که ایشان فعالیت فردمحورانه را بر فعالیت جمعی ترجیح می‌دهد. شاید همین استنباط در مورد حزب جمهوری اسلامی کمی شتابزده باشد؛ اما به طور قطع نوع تعامل ریاست محترم مجلس با این فعالیت جمعی نیز بر اساس شیوه ایشان مورد تأمل قرار خواهد گرفت: «عصر به جلسه شورای مرکزی حزب [جمهوری اسلامی] نرفتم؛ به جهت کمی علاقه...»^۱، «در شورای مرکزی حزب شرکت نکردم و بیشتر به مطالعه گزارش‌ها پرداختم»^۲، «عصر، در جلسه حزب [جمهوری اسلامی] شرکت نکردم و افطار را به خانه آمدم. شب هم زود خوابیدم»^۳، «عصر، در جلسه حزب [جمهوری اسلامی] شرکت نکردم. در دفترم گزارش‌ها را خواندم»^۴، «به جلسه شورای مرکزی حزب [جمهوری اسلامی] نرفتم؛ جواب نامه [جامعه] مدرسین [حوزه علمیه] قم را کامل کردم»^۵.

جناب آقای هاشمی رفسنجانی علت بی‌توجهی به حزب را یک‌بعدی شدن آن اعلام می‌دارد انتقادی که چندان به دور از واقعیت نیست، اما آیا ایشان قادر نبود با سرمایه‌گذاری روی حزب این تشکل را از وضعیتی که در آن گرفتار آمده بود رهایی بخشد؟ همان‌گونه که اشاره شد، در آن سال‌ها رئیس قوه مقننه به عنوان مرکزیتی در آمده بود که جناح چپ کاملاً محوریتش را پذیرفته بود و جناح راست نیز به دلیل تعیین‌کنندگی نقشش ناگزیر از تعامل با ایشان بود، اما اینکه چرا از این پتانسیل برای حل مشکلات حزب استفاده نمی‌شود و غیبت در جلسات شورای

۱. همان، ص ۹۵.

۲. همان، ص ۱۱۶.

۳. همان، ص ۱۲۸.

۴. همان، ص ۲۶۰.

۵. همان، ص ۲۹۲.

مرکزی بر حضوری فعال و تعیین کننده ترجیح داده می‌شود، بحثی نیست که بتوان به سهولت از کنار آن عبور کرد؛ زیرا نیروهای قابل توجهی در درون شورای مرکزی حزب همچون آقایان: مهاجری، بهشتی، اژه‌ای، میرحسین موسوی و ... به لحاظ فکری کاملاً هماهنگ با آقای هاشمی بودند. افرادی چون آقای جاسبی (قائم‌مقام حزب) هم به دلیل نفوذ و قدرت ایشان همه امورشان را هماهنگ می‌کردند و از این طریق تبعیت داشتند. جریان مؤتلفه موجود در شورای مرکزی نیز مقاومت چندانی در برابر تصمیمات صریح آقای هاشمی نداشت، بنابراین می‌توان گفت که ایشان چندان تمایلی به وقت گذاشتن روی مسئله حزب نداشته است. این برداشت بدان معنا نیست که حزب دارای مسائل و مشکلات مبنایی نبود، اما بی‌آنکه خواسته باشیم متعرض ناهمگونی‌های جناح‌های داخلی حزب شویم که هر یک از تشکیلی در بیرون از حزب هدایت می‌شدند، بر این نکته تأکید می‌کنیم که آقای هاشمی می‌توانست در صورت تمایل، به انسجام حزب کمک نماید. این، مسئله‌ای است که از سوی آیت‌الله خامنه‌ای نیز مورد گوشزد قرار می‌گیرد: «راجع به حزب [جمهوری اسلامی] هم کمی بحث کردیم؛ آقای خامنه‌ای از کم‌توجهی من به حزب گله داشت، من گفتم جناح‌بازی‌ها در حزب مایه دلسردی است.»^۱

از جمله نکات برجسته خاطرات ۶۳ آقای هاشمی رفسنجانی انعکاس دقیق حساسیت‌های امام در مورد لحاظ کردن مقتضیات روز و مبانی دینی به صورت هم‌زمان است. از نظر ایشان گردش شایسته امور مملکتی و رعایت موازین شرعی، به مثابه دو روی یک سکه به شمار می‌آمد. لذا به منظور حفظ موازنه در این زمینه گاهی شورای نگهبان را مورد تأیید قرار می‌دادند و تضعیف‌کنندگان این نهاد تعیین کننده را سرزنش می‌کردند؛ به مناسبت‌هایی نیز به حمایت جدی از مجریان اداره کشور می‌پرداختند و از برداشت‌های ضعیف این شورا از مبانی دینی انتقاد می‌کردند. در این میان، جایگاه آقای هاشمی رفسنجانی که به دلایلی نقش رهبریت جناح مجریان و به اصطلاح چپ را بر عهده گرفته بود حائز اهمیت است. ایشان در این دوران

۱. همان، ص ۲۶۹.

حساسیت قابل تقدیری دارد که به اسلام انگ طرفداری از سرمایه‌داری نخورد، دقت‌نظری که به طور جدی امام آن را تقویت می‌نمود:

آقای عسگر اولادی آمد... می‌خواست نتیجه بگیرد که دولت خوب عمل نکرده است. بر ضرورت همکاری بیشتر من با جامعه مدرسین اصرار داشت... به ایشان توصیه کردم که لازم است انقلاب را از اتهام ناروای طرفداری از سرمایه‌داران دور کنیم.^۱ همچنین در فرازی دیگر آقای هاشمی خطاب به اعضای حزب مؤتلفه همین نگرانی را گوشزد می‌نماید:

عصر، جمعی از اعضای مؤتلفه [اسلامی] آمدند؛ انتقاداتی به وضع قوه قضائیه... و نیز انتقاداتی به دولت، در مورد حذف نیروهای مخالف خط خودش و ضعف مدیریت‌ها داشتند. از عدم هماهنگی من در مجلس با خط خودشان گله داشتند. توضیحاتی دادم و خطر حمایت از سرمایه‌داری و عدم حمایت از محرومان را [به آنها] تذکر دادم.^۲

هر چند برخی معتقدند آقای هاشمی منتقد سرمایه‌داری سنتی، بعدها با طرفداران سرمایه‌داری مدرن - که به مراتب پیچیده‌تر و دارای پیوندهای مستحکم‌تر با سرمایه‌داری جهانی است - پیوند خورد، اما با وجود این همراهی مؤثر ایشان در این سال‌ها با دغدغه امام در مورد التقاط اسلام با سرمایه‌داری بسیار تعیین‌کننده بود، حتی اگر این همراهی را ناشی از نقش ویژه ریاست مجلس در رهبری و هدایت جریان چپ‌بنداریم. البته توجه ویژه به حساسیت‌های اقتصادی، بعدها جناب آقای هاشمی را از عنایت به مسائل فرهنگی دور ساخت؛ سپردن مسئولیت ستاد نماز جمعه به فردی که به هیچ وجه وجهه فرهنگی لازم برای این کار را نداشت و کم‌توجهی به رشد قشری‌گری و عدم مقابله جدی با آن، از جمله مصادیق سرگرمی فوق‌العاده به اختلافات نظری در زمینه اقتصاد به حساب می‌آید، در حالی که امام نسبت به قشری‌گری نیز در این سال به شدت واکنش نشان می‌دادند و لازم بود یاران ایشان این

۱. همان، ص ۲۸۲.

۲. همان، ص ۴۰۰ و ۴۰۱.

مواضع را تبیین کنند: «بخشی از فیلم عید خاص در مدرسه مجتهدی تهران را که توسط جمعی برگزار شده بود دیدم عمل مضر و تفرقه‌افکنانه‌ای است.»^۱ متأسفانه عدم مقابله فکری با این جریان موجب شد که در سال‌های بعد به تدریج چنین برنامه‌های خلاف شرع و اخلاقی گسترش بیشتری بیابد.

از جمله مسائل بسیار تأثیرانگیز در سال ۶۳ رکود نسبی در فعالیت‌های نیروهای مدافع ایران برای پایان دادن به فتنه و تهدیدات دشمن در جبهه‌هاست. جناب آقای هاشمی رفسنجانی بخشی از علت را دشوار بودن ایجاد وحدت فرماندهی بین ارتش و سپاه عنوان می‌نماید و بخش دیگر را به برخوردهای سیاسی فرماندهی سپاه نسبت می‌دهد، هر چند این نظر را به نقل از دیگران عنوان می‌دارد و در مجموع در این زمینه نوعی سهم‌خواهی را دخیل می‌پندارد: «آقای [محسن] رفیق‌دوست [وزیر سپاه پاسداران] هم آمد... از موضع سپاه در رابطه با عملیات و جنگ انتقاد کردم»^۲، «سوء ظن دیگری برای بعضی پیش آمده که فرماندهان سپاه از طریق تأخیر عملیات درصدد کسب امتیازات بیشترند؛ من این سوءظن را قبول ندارم»^۳، «از اینکه با تشکیل وزارت اطلاعات، سپاه قدرتی را از دست می‌دهد و آقای [محمد محمدی] ری‌شهری برای گرفتن نیروهای اطلاعاتی سپاه، فشار می‌آورد، ناراحت‌اند، بعضی‌ها هم، این‌گونه مسائل و نیز موضوع بدست آوردن امتیازات بیشتر را، عامل رکود عملیات در جبهه‌ها می‌دانند»^۴، «آقای رئیس‌جمهور، تلفنی گفتند، اعلان نیازها برای عملیات از طرف سپاه، آن قدر زیاد است که قسمتی قابل تأمین نیست و احتمال دارد، بهانه باشد»^۵.

طرح شائبه برخوردهای سیاسی فرماندهی سپاه - که صحت آن چندان هم غیر محتمل نیست

۱. همان، ص ۴۵۴.

۲. همان، ص ۲۱۵.

۳. همان، ص ۲۴۸.

۴. همان، ص ۲۵۹.

۵. همان، ص ۳۱۹.

- بدون ریشه‌یابی علل آن نمی‌تواند چندان کمکی به شناخت تاریخی مخاطب نماید. جناب آقای هاشمی رفسنجانی بعد از پذیرش مسئولیت در مورد جنگ به صراحت در میان فرماندهان قرارگاه‌های عملیاتی در جبهه‌ها راه‌حل‌های سیاسی را برای خاتمه جنگ مطرح می‌سازد که به هیچ وجه به مصلحت نبود و می‌بایست این دیدگاه‌ها صرفاً با فرماندهی کل قوا در میان گذاشته می‌شد. طرح انتقال کانون تعیین سرنوشت جنگ از میدین رزم به عرصه سیاسی در مرکز در میان نیروهای عملیاتی و حتی کشاندن پای فرماندهی سپاه به عرصه اختلافات سیاسی به نفع یک جریان، علی‌القاعده چنین تبعاتی را نیز می‌توانست در پی داشته باشد. یک نیروی رزمنده همواره باید چنین باوری داشته باشد که ایثار و فداکاری و از جان گذشتگی او سرنوشت جنگ را تعیین می‌کند. خوشبختانه از آنجا که امام بر چنین راه‌حل‌های سیاسی - که نیروهای عمل‌کننده در صحنه را دچار تردید و تشکیک می‌کرد - صحنه نگذاشتند، عواقب موضوع مهار شد و گر نه اگر در نیروهای صف مقدم دفاع از مرز و بوم کشور این تصور گسترش می‌یافت که در مرکزیت سیاسی کشور با تلاش آنها می‌خواهند یک سناریو را تکمیل کنند، هرگز استحکام لازم برای جانفشانی در صحنه جنگ تداوم نمی‌یافت، همچنین به طور قهری درگیر کردن ذهن نیروهای عملیاتی به امور سیاسی، به این وسوسه دامن می‌زند که اگر دیگران می‌توانند از تلاش‌های آنان بهره سیاسی ببرند، چرا خودشان مستقیماً بدان مبادرت نورزند.

به طور کلی در این زمینه باید گفت حجم مسئولیت‌های چشمگیر، مسئولیت‌های رسمی و غیر رسمی، آقای هاشمی رفسنجانی در این سال‌ها به تدریج شکل‌گیری این باور را در این شخصیت برجسته انقلاب دامن می‌زند که تدابیر و نظریات ایشان می‌تواند راه حل نهایی برای همه امور - حتی امور مربوط به سایر نهادها - باشد:

برای اولین بار، بحث مهمی را با آنها (در جمع فرماندهان قرارگاه نجف) در میان گذاشتم که عکس‌العمل‌های متفاوتی داشت؛ بعضی پسندیدند و بعضی نسنپندیدند. گفتم، نظر من و بعضی از مسئولان رده‌بالای نظام این است که اگر یک عملیات موفق در داخل خاک

عراق انجام دهیم و منطقه‌ای از دشمن را تصرف نماییم که با آن بشود بعد از [پذیرش] آتش‌بس، بر عراق فشار آوریم و حقان را بگیریم، باید با آتش‌بس موافقت شود... بعد از مغرب به قرارگاه کربلا رسیدیم. نماز جماعت خوانده شد. برای حضار - فرماندهان - صحبت کردم و باز مسئله عملیات سرنوشت‌سازی که می‌تواند جنگ را تمام کند، مطرح کردم. آن‌گونه که انتظار داشتیم، عنوان ختم جنگ مقبول نیفتاد. معلوم می‌شود مسئله مهم برای بسیاری از رزمندگان ادامه جنگ است و همه چیز هم، همین را نشان می‌دهد و شاید به همین جهت، امام موافق طرح ختم جنگ نیستند و اگر در قلبشان هم قبول داشته باشند، بر زبان نمی‌آورند.^۱



امام که در پشت همه توطئه‌ها علیه ایران به درستی حضور امریکا را می‌دید و اینکه در صورت لزوم، درگیری با این کشور تجاوزگر را باید پذیرفت.



آنچه به آقای هاشمی اجازه می‌دهد قبل از هماهنگی با فرماندهی کل قوا (که مسئولیت تعیین استراتژی کلان جنگ را به عهده دارد) چنین بحث‌هایی را در جمع فرماندهان عملیاتی مطرح سازد، قطعاً شکل‌گیری باوری در ایشان است که به آن اشاره شد. طبعاً تلاش‌های خستگی‌ناپذیر در مقاطع مختلف انقلاب و

از جمله دوران دفاع در برابر تهاجم دشمن در شکل‌گیری این باور بی‌تأثیر نبوده است. البته نوع واکنش امام را به این‌گونه مسائل می‌توان مطالعه کرد، زیرا ایشان با سعه صدر بسیار، زمینه رشد توانمندی‌ها را در یک چهارچوب کلان‌تر فراهم می‌آورند: «خدمت امام رفتم. گزارشی از وضع جنگ دادم... به ایشان گفتم من از رهگذر این اهداف به ختم جنگ می‌اندیشم. ایشان لبخندی زدند و جوابی ندادند.»^۲ البته همه و در رأس آن امام به ختم جنگ می‌اندیشیدند،

۱. آرامش و چالش، همان، ص ۵۰۴ - ۵۰۲.

۲. به سوی سرنوشت، همان، ص ۵۱۷.

اما چگونگی تحقق آن به نحوی که منافع کشور را کاملاً تأمین کند نیاز به یک همفکری جمعی و اتخاذ تصمیمی کلان داشت.

تصمیم‌گیری در مورد سایر شعارهای محوری انقلاب علیه دشمنان بشریت نیز با همین باور و احساس توسط آقای هاشمی صورت می‌گیرد: «نماینده شوشتر هم آمد و پیشنهاد قطع شعار مرگ بر امریکا و شوروی را می‌داد. گفتیم به طور اصولی تصمیم گرفته‌ایم، امام هم موافقت کرده‌اند. ولی منتظر فرصت هستیم»^۱ در این فراز آقای هاشمی مشخص نمی‌سازد چه کسانی در اتخاذ این تصمیم دخیل بوده‌اند و امام با چه چیزی موافقت کرده‌اند. این در حالی است که نظر امام در مورد برائت جستن از امریکا به عنوان شیطان بزرگ در حج کاملاً مشخص است؛ زیرا به صراحت اعلام می‌دارند که حج بدون برائت از دشمنان بشریت، حج نیست:

آقای ولایتی [وزیر امور خارجه]، تلفنی از اینکه آقای [موسوی] خوئینی‌ها [نماینده امام خمینی و سرپرست حجاج ایرانی] با نظر امام و با ارسال پیام به عربستان، اجازه تظاهرات جدید - مشروط به عدم خونریزی - خواسته است؛ نگران بود.^۲

همچنین در فراز دیگری از خاطرات آقای هاشمی بر این نکته تصریح می‌شود که از نظر امام دفع توطئه‌ها حتی تا حد درگیر شدن با امریکا بی‌اشکال است:

به زیارت امام رفتم. در خدمت امام درباره وضع بحران خلیج فارس و احتمال دخالت قدرت‌های بزرگ مذاکره کردیم. امام هم نگران عواقب آن بودند... البته این را هم درست نمی‌دانستند که دست روی دست بگذاریم و صدور نفت ما قطع شود و معتقد بودند در این صورت تا حد درگیری با امریکا را هم، باید پذیرفت و می‌فرمودند: «ما که از افغان‌ها کمتر نیستیم» اما ترجیح می‌دهند، کاری کنیم که این وضع پیش نیاید.^۳

۱. همان، ص ۱۷۳.

۲. همان، ص ۲۹۲.

۳. همان، ص ۱۱۶.

امام که در پشت همه توطئه‌ها علیه ایران به درستی حضور امریکا را می‌دید و اینکه در صورت لزوم، درگیری با این کشور تجاوزگر را باید پذیرفت، چگونه ممکن بود در این شرایط با تغییر شعار محوری انقلاب علیه امریکا موافقت کند؟ وقتی ایشان به تمامی حجاج تکلیف می‌کردند که باید در کنار خانه خدا از امریکا و اسرائیل براثت جویند و شعار «مرگ بر امریکا» را در سرزمین وحی با صلابت سر دهند آیا منطقی به نظر می‌رسد که در داخل کشور با تصمیم به حذف این شعار موافقت نماید؟

در فراز دیگری از این کتاب، آقای هاشمی مشخص می‌سازند که این تغییر صرفاً خواست ایشان بوده است و تصور اینکه این نظر توسط امام پذیرفته خواهد شد به همان باور شکل گرفته در این شاگرد برجسته رهبری باز می‌گردد:

آقای دکتر ولایتی آمد... درباره تحسین روابط با فرانسه و شوروی هم صحبت شد؛

موافق هستم. همچنین گفتم: نظر من این است که در صورت پیروزی در عملیات، امام

دستور بدهند که شعار مرگ بر آمریکا و مرگ بر شوروی از موضع قدرت حذف شود.^۱

اینکه چرا آقای هاشمی در این سال‌ها می‌پنداشتند نظریاتشان به سهولت می‌تواند بسط یابد البته به ارتباط قوی ایشان با بیت امام برمی‌گردد، اما رهبری انقلاب به کرات ثابت کردند مواضع و جهت‌گیری‌هایشان به هیچ وجه در این قالب‌ها معنا نمی‌یابد، کما اینکه چنین تمایلی در آقای هاشمی هرگز نتوانست کمترین تأثیری در نظریات امام داشته باشد.

در آخرین فراز این نوشتار جا دارد به برخی ابهامات این اثر نیز اشاره شود. برای نمونه غیبت سید احمد آقا در مقطعی خاص که آقای هاشمی علت آن را بیماری عنوان می‌کند برای خواننده اثر چندان روشن نیست، به ویژه اینکه این غیبت به نوعی به ریاست محترم مجلس وقت ارتباط می‌یابد: «از دفتر امام، حال احمد آقا را پرسیدم. گفتند هنوز در سفر است. به خاطر استراحت و معالجه کسالت زخم معده، غیبت ایشان موجب شایعات شده است»^۲، «(امام) قبول

۱. همان، ص ۵۲۶.

۲. همان، ص ۴۶۱.

کردند که غیبت احمد آقا، بیش از این صلاح نیست و [از آنجایی که] حالش هم بهتر شده است، [به سفرش خاتمه دهد].^۱ اینکه احمد آقا برای معالجه به چابهار^۲ رفته باشد به سهولت قابل پذیرش نیست، به ویژه اینکه برای بازگشت ایشان، اخذ مجوز امام لازم بوده باشد. همچنین آقای هاشمی در این سال اشاره‌های بسیار گزراپی به ارتباطات خویش با بیت آقای منتظری دارد، در حالی که صرف‌نظر از شخص آقای منتظری اطرافیان ایشان در این سال‌ها دارای قدرت درخور ملاحظه‌ای بودند و در کانون معادلات سیاسی جای داشتند و جناب آقای هاشمی رفسنجانی ارتباطات تعریف‌شده‌ای در چهارچوب وظایف گوناگون خود با آنان داشت که در این خاطرات نکری از آنها به میان نیامده است. همچنین برخی خطاها در روایات ایشان دیده می‌شود. از آن جمله: «رئیس جمهور، امروز به سوریه رفت. اولین سفر ایشان به خارج و اولین سفر رئیس‌جمهوری اسلامی به خارج [از کشور] است.»^۳ در حالی که ایشان در سال ۵۸ به سفر حج مشرف شدند و در سال ۵۹ سفری به هند داشتند.

۱. همان، ص ۶۳.

۲. همان، ص ۶۷.

۳. همان، ص ۲۷۶.